



نویسنده : دکتر غلام حیدریقین

پروردگارا ! به کسی که عشق دادی، چه ندادی ؟  
وبه کسی که عشق ندادی، چه بدادی ؟  
« خواجه عبدالله انصاری »

## سخنی چندپیرامون کتاب « لیلی و مجنون »

### اثر ابوبکر یقین

#### قسمت اول :

#### پیش درآمد :

داستان و داستانسرایی در فرهنگ و ادب پر بار و غنایمندما پیشینه درخشانی دارد و از روزگاران قدیم شاعران ، ادیبان و نویسندگان ، دست به داستانسرایی زده و به این پدیده ادبی که بازتابی است از خواسته ها، نیازها و عقاید مردم ما، توجه و اهتمام زیادی به خرج داده اند. این داستانهای اصل و ریشه آریائی داشته و یا از فرهنگ و ادب دیگر کشورها و به ویژه از فرهنگ و ادب عرب مایه گرفته است .

فرهنگ عرب در عرصه داستانسرایی، تأثیرات عمیق و شگرفی را در تاریخ و ادب پارسی به جای گذاشت چنانکه میتوان اینگونه داستانها را که منشأ عربی دارند در ادبیات ما راه یافته اند، به چهار دسته بخشبندی نمود :

**نخست:** داستانهای که بعد از گرایش خراسانیان به دین اسلام از طریق آثار دینی و ارد زبان فارسی گردیده است.

**دو دیگر:** داستانها و روایاتی که مربوط به اعراب جاهلی بوده و در دوره اسلامی از طریق آثار مترقعه عرب وارد زبان شده اند .

**سوم :** داستانها و روایات غیر دینی عرب دوره اسلامی که به فارسی دری راه یافته اند.

**چهارم :** داستانها و قصه هایی که اصل و منشأ آریائی داشته، مگر تأثیرات اندیشه و رسم و رواج و روایات سامیها در آنها زیاد به چشم میخورد.

داستانهای که بعد از ظهور دین اسلام و به ویژه از طریق آثار دینی، وارد زبان و فرهنگ ما شده، زیادند، چنانکه به گونه نمونه میتوان از این داستانها یاد کرد: از گناه و توبه آدم . از قابیل و جنایتش که سنگ اول بنای برادرکشی را گذاشت. از ادريس و حکمتش. از نوح و توفانش. از صالح و اشترش. از ابراهیم بت شکن و آذربت تراش و گلستان شدن آتش بر ابراهیم. از لوط و انحراف قوم او. از اسماعیل و تیغ کشیدن پدر بر حلقش . از موسی و بیرون آمدن او بر فرعون و اژدها شدن عصایش به مقابل فرعون . از زنده گی یونس در شکم ماهی . از صبر ایوب . از پادشاهی سلیمان و اینکه زبان مرغان میدانست و شرکت کردنش در مهمانی سلطان مورچه گان و عاشق شدنش بر یلقیس ملکه شهر سبا. از آواره کردن بنی اسرائیل ذکر یاب و حکایات مربوط به ذوالقرنین و ماجرایش با خضر و تلاش او

برای به دست آوردن آب زنده گانی. از حکمت لقمان وزنده گی جاوید خضر. از خواب طولانی اصحاب کهف و وفای سگ ایشان. از داستان مریم که عیسی را تولد کرد. از سخن گفتن عیسی در کودکی و مرده رازنده کردن. از یعقوب و چشم گریانش و چگونه گی جداشتن یوسف از یعقوب و خیانت و زربیدن برادرانش و عشق زلیخا و پاک دامنی یوسف و مانند اینها، که تمامی داستانهای یادشده خمیرمایه ادبیات پر دامنه فارسی دری گردیده و شاعران و نویسندگان ما، آنها را از طریق ترجمه و اردادبیات فارسی نموده اند.

در مورد داستانها و روایاتی که مربوط به اعراب جاهلی است و بعد از انتشار دین اسلام در ادبیات ما راه یافته اند، میتوان گفت که بیشتر این داستانها از طریق آثار غیر دینی عرب و یا اینکه به گونه شفاهی سینه به سینه نقل گردیده و تا روزگار ما رسیده است. اینگونه داستانها و روایات دارای جنبه های حماسی، تمثیلی، غنائی و عاشقانه است که بعدها توسط شاعران و نویسندگان ادب فارسی شاخ و برگ فراوان داده شده و چنان با فرهنگ و ادب پارسی در آمیخته و رسم و رواج و فرهنگ خراسان دوره اسلامی در آنها بازتاب یافته است که شنونده و خواننده اینگونه داستانها به این باور میرسد که شاید آن داستان منشأ و ریشه آریائی داشته باشد، چنانکه به گونه نمونه میتوان از داستان تراژیدی و عاشقانه ( لیلی و مجنون ) نام برد.

داستان لیلی و مجنون که در اصل منشأ عربی دارد، از دو دل داده و عاشق پاکبازی حکایت میکند که هر دو با هم دوستان دبستانی بوده اند که در سرزمین نجد در شبه جزیره عربستان زیست میکردند. به روایت تاریخ، قبیله ( بنی عامر ) را امیری بود که ثروت فراوان داشت و از مال و منال بی نیاز بود، مگر او را فرزندی نبود که پس از وی به این همه جاه و مقام دست یابد. امیر نجد، به درگاه ایزد دانا و توانا، از وی نیاز کرد، تا آنکه که پروردگار عالم او را پسری بخشید که ویرا ( قیس ) نام نهادند چون ببالید و قدش بالا گرفت، به مکتبخانه اش فرستادند تا به گفته شیخ شیراز جور استاد کشد چون بهتر است از مهر پدر و در عقل و خردش اندکی بیافزاید. قیس پسری درس خوان و زیرک بوده است و با هم کلاسیان خویش الفتی تمام دارد. در درس خانه گروهی از پسران و دختران قبیله های دیگر نیز درس میخوانند و اندرین میان دختری زیباروی به نام ( لیلی ) نیز که از قبیله دیگر است، همزمان و هم درس قیس میشود. قیس را با لیلی دلبستگی و مهر پدید آمده است و لیلی نیز ویرا عاشقانه میپرسند. دوستی و پیوند این دو کودک دبستانی دور از تمنیات و علایق جنسی تکامل میکند و به عشقی آتشین مبدل میشود، چنانکه آتش در سوخته گان عالم میزند و از قیس دانا و کاتا « مجنون » میسازد.

و اما وضع « لیلی » به گونه دیگر رگم خورده است، به دلیل آنکه او زن به دنیا آمده است و محکوم حرمسرای تازیان است و مهمتر آنکه او را پدر زیست بس مقتدر و ثروتمند که حتی دختر داشتن را مایه ننگ میدانند، چه برسد که دخترش با پسری از قبیله دیگر عشق بورزد و او انگار که این دختر آبروی خانواده اش را بر باد داده است. لیلی را از مدرسه باز میدارند و در حصار خانه زندانی میسازند. مجنون چون از دل سوخته اش دور مانده، صبر و اختیار از دست داده است و بی اختیار با سرو پای برهنه روی به دشت و صحرا نهاده است و باددان بیابان انسی تمام گرفته است و این وضع دشوار و جدائی از یکدیگر تا بدانجای پیش میرود که هر دو دل داده در راه عشقی نافر جام، اما پایدار دیده از جهان فرو میبندند، چنانکه سرگذشت غم انگیز و درد آور این دو عاشق دلباخته در ادبیات عرب و عجم ماندگار میماند داستان لیلی و مجنون نه تنها در ادبیات عرفانی، بلکه تدریجاً به ادبیات بدیعی نیز راه پیدا کرد و بیش از پیش تکامل و رواج یافت و به مرور زمان در قطار دردانه های گنجینه ادبیات جهان قرار گرفت، چنانکه از روی شواهد و قراین موجود میتوان ادعا کرد که در زبان نبشته ها، شعر و ادب پارسی و به ویژه در ادبیات غنائی مابازتابی فراوان یافت و سپس از طریق این زبان در شعر ترکی و اردو کردی و دیگر زبانها و لهجه های خاور میانه و کشور های مشرق

زمین راه پیدا کرد، چنانچه شاعران، نویسنده گان، نقاشان، درامه نویسان و فیلمسازان زبانهای یادشده بهترین اثر های گرانبها و ذیقیمتی را در این زمینه خلق و ابداع کردند.

در شعر فارسی نخستین و کهنترین شاعری که دست به سرایش داستان عاشقانه لیلی و مجنون زد، حکیم ابو محمد الیاس نظامی گنجه ئی است. این شاعر پرمایه در سال 584 هجری در 4500 بیت داستان رابه نظم در آورد که در خمسه یا پنج گنج شاعر درج شده است. بعد از نظامی سرودن مثنوی لیلی و مجنون بر وزن خمسه نظامی رونقی تمام یافت، چنانکه به روایتی سی و اند شاعر فارسی زبان و سیزده شاعر ترک و یک شاعر اردو به تقلید از نظامی این داستان رابه نظم در آوردند که از آن جمله میتوان از شاعرانی چون: مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی، امیر خسرو دهلوی، فتحعلی خان صبا، هلالی چغتائی، مکتبی شیرازی و در این اواخر از ابوبکر یقین شاعر شناخته شده معاصر افغانستان نام برد. همه شاعران یادشده با کمی تفاوت از نظامی پیروی نمودند و برخی از آنها نیز به یک نوع مسابقه ادبی دست زدند و کوشش نمودند تا در مهارت و بدیعیات سخن از نظامی پیشی گیرند، مگر امر مسلم آنست که از میان تمام مثنویهای یادشده تنها منظومه لیلی و مجنون نظامی است که توانسته از نظر متانت و پخته گی کلام و کاربرد دوازه ها از شهرت جهانی برخوردار شود و اگر ما بخواهیم جای منظومه نظامی را در میان سایر مثنویهای به همین نام، معلوم و مشخص کنیم، باید مقایسه بین همه منظومه ها انجام دهیم و این کاریست بس مشکل و دشوار و نیازمند زمان بیشتر که در این نبشته میسر نیست.

### **لیلی و مجنون ابوبکر یقین:**

ابوبکر یقین شاعر یست، عارف مشرب و عیار منش که بانگارنده این سطور سمت برادری و مهمتر از آن سمت استادی دارد. این شاعر پرمایه در سال 1322 خورشیدی در قریه سروستان مربوط به ولسوالی انجیل ولایت هرات در یک خانواده فرهنگی دیده به دنیا گشود. از بیست سالگی به شعر گفتن روی آورد، چنانکه از مدت چهل و اند سال به این طرف اشعارش در قالبهای غزل، مثنوی، قصیده، رباعی، مخمس و دیگر گونه های شعر در داخل و خارج کشور به چاپ رسیده و هم اکنون دیوان شعرش در قالبهای یادشده، آماده چاپ است.



ابوبکر یقین شاعر و سراینده منظومه لیلی و مجنون

\* \* \*

وامادرموردلیلی ومجنون یقین میتوان گفت که این منظومه در حدود 3600 بیت داشته و دارای « 172 » صحیفه چاپی است که در این اواخر در چاپخانه آزادی در شهر هرات به سرمایه و همت « منوچهر یقین » به تازه گی از چاپ برآمده است. این منظومه دومین منظومه شاعر است، چنانکه « تخمیس غزلیات حافظ » نخستین اثر شاعر شامل 338 مخمس در (319) صحیفه در سال 2008 میلادی با قطع وصحافتی زیبا در تهران به زیور چاپ آراسته شده است. ( برای معلومات بیشتر در این زمینه مراجعه شود به سایت آریانی، سویدن، سال 2008 میلادی ).

منظومه لیلی ومجنون جناب ابوبکر یقین دارای یک پیشگفتار به قلم خود شاعر و دو تقریظ پژوهش گونه است که توسط پوهنمل غلام نبی یقین استاد دانشکده تعلیم و تربیه و رئیس تربیه معلم هرات و پوهندوی نجیب الله فریور استاد کرسی زبانشناسی فاکولته تعلیم و تربیه هرات نگارش یافته است. به گفته شاعر، این منظومه هم از نگاه شکل و هم از نگاه محتوا به تقلید لیلی ومجنون نظامی شاعر گرانمایه سده ششم خورشیدی در بحر هزج مسدس احزاب مقبوض سروده شده که در عین حال دارای ابتکارات لفظی و شکلی بوده و در همه جای دارای رنگ استقلال گونه است و در این زمینه استاد فریور درست و برحق گفته است که : « استاد مسلم شعر معاصر دری الحاج ابوبکر یقین سرایشگر زمان مازنو، منظومه لیلی ومجنون رابه نظم کشیده و داستان رانیک پرورده و نوآوریهای کرده است. کتاب ما حاصل زحمتکشی شبانه روزی دوسال و اندی از بهترین دوران زنده گی وی است. او با کمال استادی و مهارت گردلیلی ومجنون نگاهشته تارنگ کهنه گی اش را بزادیدو چهره نوی به آن بخشد. لطافت طبع، پیوند کلمه ها، عبارات مناسب، اثر رانگ دیگری داده و از زیبایی خاصی بهره مندش گردانیده است. خامه نگار لیلی ومجنون بالطف و زیبایی و فریبائی محسوس بانازک کاری شعری که ویژه اوست، بر صفحات این اثر رقم زده است. او مردوارسته و عارف منش و متواضع است و به حق عاشق شعر و ادب. وی با شکیبائی و اماباناتوانی جسمی گنجینه گران سنگی را خلق کرد و به جامعه فرهنگی اش ار مغان داد، که از باد و باران نمی یابد گزند. وی باتوانائی و مهارت خاصی که در سرایش لیلی ومجنون دارد، در قطار نظامی و جامی و دهلوی ایستاد. او اندرین باره کتابهای سلف خویش را مطالعه کرد و بر ذخیره معنوی اش افزود، تا توانست چنین اثر ماندگاری را خلق نماید.

یقین شناخت دقیق از ادبیات پارینه دری دارد و اطلاعات از ادب عربی و مسایل قرآنی. یقین وابسته به دربار نیست. عارف منش و عاشق شعر و شاعری و آزاده گی است، که بدون چشم داشت، داستان رابه نظم متین و استوار در آورد. وی آثار چاپی و غیر مطبوع بسیاری دارد که دلالت بر توانائی وی در سرایش شعر دارد. لیلی ومجنون تقریظ استاد فریور، کتاب لیلی ومجنون اثر ابوبکر یقین «. استادیقین ار مغان تازه است به جامعه فرهنگی مان

### محتوای کتاب :

آنگونه که قبلاً نیز اشاره کردم منظومه لیلی ومجنون یقین سرگذشت دودلداده پاک باز و عاشق پیشه عرب بادیه نشین است که از طریق آثار و نوبشته های غیر دینی ادبیات عرب و ارد زبان فارسی شده و نمونه عالی از ادبیات غنائی مابه شمار میرود. سراینده این منظومه موی به مو حادث و اتفاقات منظومه نظامی را تعقیب و بازتاب داده است. آغاز این منظومه مانند شاعران متقدم به ستایش پروردگار عالمیان و نعت حضرت پیغمبر و بیان اوضاع و احوال این روزگار پرداخته و بعد از آن شاعر از پدر و مادر و مامای خویش که در پرورش جسم و ذهن و تعلیم و تربیت آن سخت کوشیده اند، بایبانی رسابه نیکوئی یاد کردی دارد که به جای و مناسب به موضوع بیان شده است. کتاب در مجموع دارای 65 عنوان است که میتوان این عناوین رابه دوبرخش عمده اصلی و فرعی

بخش‌بندی نمود .

**نخست : عناوین اصلی :** مطالب و محتوای عناوین اصلی مسلماً مربوط میشود به بیت‌های درستایش خداوند و چگونه گی پیدایش آفرینش و بیان استخوان بندی داستان و شرح سرگذشت مجنون و لیلی که شاعر اصل داستان نظامی را دنبال نموده است، چنانکه در بیت‌های زیر به خوبی مشاهده میشود.

**از منظومه نظامی در سر آغاز کتاب :**

ای نام تو بهترین سر آغاز	بی نام تو نامه کی کنم باز
ای نام تو مونس روانم	جز نام تو نیست بر زبانم
ای کارگشای هر چه هستند	نام تو کلید هر چه بستند
ای هیچ خطی نگشته ز اول	بی حجت نام تو مسجل
ای هست کن اساس هستی	کوته ز درت دراز دستی
ای خطبه تو تبارک الله	فیض تو همیشه بارک الله

« لیلی و مجنون نظامی »

**از منظومه یقین در آغاز کتاب :**

ای نام تو ورد بر زبانم	وابسته ی یاد تو روانم
بی نام تو نامه سر نسازم	بی فکر تو شب سحر نسازم
آندم که اثر نبود از کس	تو بودی و ذات تو بخود بس
چون گشت به کن ترا اراده	شد جملگی در زمان پیاده
تا هست ز قدرتت زمین شد	مخلوق تو رفت و جاگزین شد
شده هفت رواق از تو پیدا	تامهر و مهت کنند ماوا
چون خواستی هست گشت عالم	پیدا ز تو گشت نسل آدم

« لیلی و مجنون یقین، صفحه 1 »

**واصل داستان نظامی به روایت گوینده نامعلوم درستایش رهبر قبیله عامریان به این بیتها آغاز می یابد :**

گوینده داستان چنین گفت	آن لحظه که در این سخن سفت
کز ملک عرب بزرگواری	بود است به خوبتر دیاری
بر عامریان کفایت او را	معمورترین ولایت او را
خاک عرب از نسیم نامش	خوش بوی تر از ریح جاش
صاحب هنری به مردمی طاق	شایسته ترین جمله آفاق
سلطان عرب به کامگاری	قارون عجم به مال داری
درویش نواز و میهمان دوست	اقبال دروچومغز در پوست
می بود خلیفه وار مشهور	وزی خلی چو شمع بی نور
محتاج تراز صدف به فرزند	چون خوشه به دانه آرزومند
در حسرت آنکه دست بختش	شاخی بدر آرد از درختش

« لیلی و مجنون نظامی »

واصل داستان لیلی و مجنون یقین نیز به روایت این دیباچه نویسنده، در صفت دادود هوش رهبر قبیله عامریان به این بیتها آغاز یافته است:

از عهد کهن کند روایت	دیباچه نویسنده این حکایت
مشهور به بخشش و نکوئی	کز خاک عرب ستوده خوبی
باخورد و کلان انیس بودی	بر عامریان رئیس بودی
چون کوشش وی به باهمی بود	از رهبریش قبیله خشنود
جوادی و عدل رانشان بود	داناو خلیق و مهربان بود
فرمانده شهر حق گذاری	شاهنشاهی ملک کامگاری
ملکش ز حدو حساب بیرون	سیم وزرافزون زقارون
دستور روال کار میداد	مانند خلیفه گان بغداد
فرزندی نبود در کنارش	بآن همه عظمت و وقارش
روشن کندش چراغ اقبال	تا اینکه رسد او به اقبال
کافتد نگهش به روی فرزند	می بود همواره آرزومند

**دو دیگر: عناوین فرعی:** در منظومه لیلی و مجنون یقین در متن داستان اصلی برخی مسایل و مطالب و حکایات و تمثیلهای نیز به چشم میخورد که اگرچه دریافت داستان اصلی آمده است، مگر از اسقلا لیتی نسبی برخوردار است، بدین معنا که این حکایات فرعی از نگاه محتوا مانند پدلی است که موضوعات اصلی را با هم پیوند داده و گاهی هم برای اثبات مدعا به کار گرفته میشود. از جمله 65 عنوان داخل کتاب به تعداد 8 عنوان به مسایل غیر از داستان اصلی پرداخته شده که مجموعاً درباره مسایلی چون: صفت معراج پیغمبر، قدسیت انسان و وظیفه اش، خودشناسی و خویشتن شناسی، در نکو هوش بی تفاوت بودن انسان، صفت عشق، ویژه گیهای خزان و همچنان حکایات مستقل آورده شده است. برخی از این حکایات بسیار مختصر و کوتاه بوده و از چند بیت محدود بیشتر نیست، مگر بعضی دیگر این حکایات با نتیجه گیری شاعر دراز تر و طولانی تر است، برای آنکه محتوا و مضمون حکایات روشن شود، بهتر است از زبان گوینده آن بشنویم که به گونه نمونه یاد کرده آید:

### حکایت اول:

ژولیده ی رفت سوی دریا	تا پاک کند ز گرد تن را
بر کند قبا و جامه از تن	غلثید به آب تا به گردن
ناگاه رسید باد و باران	آن سان که پدیدگشت توفان
بیچاره که تن به آب بودش	توفان برسید و در ربودش
کاری که بود برون ز تقدیر	فرجام و راست رنج و توفیر
عزمی که نه بر روی صواب است	کی صاحب عزم کامیاب است
چون عزم مرا به رنج و درداست	دل از هوس نشاط سرد است

و در این مورد چه شایسته مثالی میآورده که با حکایت یاد شده همخوانی کامل دارد:

آن اشتری کوست از پی بار	از بارکشی نباشدش عار
از بارکشی نمی برآید	تا اینکه اجل و را رباید

## حکایت دوم :

در خوردی شنیدم این حکایت  
چندی ز سگان ناخوش آیند  
هر یک به مثابه پلنگی  
گر بر کسی خشم آوریدی  
هر کس که به گفت شه نکردی  
از جمله خواجه گان آن در  
در خدمت شه ستاده بودش  
چون دید که شاه بیمرت  
ترسید که روزی آن چنانش  
سازند سگان مردم آزار  
از بیم برفت پیش سگبان  
خواهم به سگان تو شوم یار  
تادین ادا کنم ز گردن  
زان روز به هر صبا و هر شام  
انداختی جمله پیش ایشان  
آنگونه نواخت آن تمامش  
روزی ز جفاشهی غضبناک  
فرمود به پیر نطع سگ دل  
او هم ز سگی کشان کشانش  
وان جمله سگان شدند هم آهنگ  
دیدند که هست منعم شان  
رفتند تمامی بر در او  
تعظیم نموده حلقه بستند  
بودند به وی مطیع و یاور  
شه گشت ز فعل خویش نادم  
با هم نفسان که چون شبان گاه  
بینید که ورا چسان دریدند  
سگبان چو سخن شنید از شاه  
کای شاه سگان ورا نخوردند  
این شخص ملک بودند آدم  
بر خیز و نگر به صنع خالق  
بنگر که چسان به سگ نشسته

کز مر و امیری بی درایت  
در خانه کشیده بود در بند  
بدخشم و ستیزه جو و جنگی  
دادی به سگان که بر دریدی  
افکندی بدان سگان که خوردی  
فرخنده جوانی ماه منظر  
دل را به وفا نهاده بودش  
هرگز نخرد ز خلق خدمت  
گر شه کند مهری سگانش  
ویرا زگزند نیشها زار  
گفت ای تو مرا عزیز چون جان  
آرم خورشی به شان به تکرار  
زیشان که شوند شاد از من  
آوردی غذا ز پخته و خام  
خوردی وز وی نمودی شکران  
گشتند سگان ز دل غلامش  
کرد خشم به آن جوان چالاک  
کورا به سگان کند مقابل  
بر بست و سپرد بر سگانش  
تا اینکه ورا درند با چنگ  
در دادن خرج مقسم شان  
دم جنبان همه برابر او  
گردش همه سربه سر نشستند  
تاروز که رخ نمود خاور  
فرمود به لهجه ی ملایم  
دادم به سگان جوان دلخواه  
اندام ورا چسان گزیدند  
آمد بر شاه و کردش آگاه  
دل جمله به مهر او سپردند  
یک موی نگشته از سرش کم  
کو کرده سگان بدو موافق  
سگ نیز دهان ز خشم بسته

زان جمله ندیده است آزار  
شه گفت ورا در آرید  
بردند ورا به بزم شاهش  
شه ماندشگفت اندران کار  
برخاست و نمود احترامش  
گفت از چه سگان آدمی در  
گفتاسبیش چوروز روشن  
چندی به سگان آدمی خوار  
خوردندنواله چون زدستم  
ده سال کمرترا به خدمت  
بنمودی به جرم اندک وکم  
دادی به سگم که پاره سازد  
سگ پاس نگاه دار وتونه  
سگ دوست شودبه نیم نانی  
چون شاه بدید آن چنان حال  
هرکس که به راستی وفادار  
تصمیم گرفت تا زمستی

سگ بین که نموده ازسگی عار  
از نزد سگان به من رسانید  
از پیش سگان به بارگاهش  
کو از چه زسگ ندیده آزار  
بفرود به منصب و مقامش  
بر تو نشدند حمله آور  
باشد به همه کسان مبرهن  
گشتم زره ی غذا مددگار  
زان یاری کنون زمرگ رستم  
بستم و ندیدم از تو همت  
اسباب اذیتم فراهم  
تاهرکه به من نظاره سازد  
سگ هست وفاشعار وتونه  
ناکس ندهد به کس امانی  
کز مردمی رو نماید اقبال  
گردد نشود به غم گرفتار  
دل برکند و رهد ز پستی  
وبعداز آن شاعر منظور و مقصد خود را از بیان حکایت یاد شده شرح داده و در پایان نتیجه گیری میکند که در هر حال

واحوال دادودش آدمیزاده رابه کار آیدواز سختیهاو بدبختیها بر هاند :

منظورم ازین نوشته است این  
احسان ودهش دویار همراز  
تا هرکسی رو کند به آنها  
مجنون که شده منشین سباع  
هر خوردنی ی که شدمیسر  
تو نیز اگر بسان مجنون  
از کرده کنی بلند نامت

که احسان بفرایدت به تمکین  
گشتند به هم از آن هم آواز  
بیرون شود از همه زیانها  
در صحبت وی شدند افتاع  
با خرج ددان نمودی یکسر  
گردی ز خیال حرص بیرون  
گردند شهان ز دل غلامت  
« صفحه 115 تا 118 کتاب »

5-09-2009

ادامه دارد...